

The social base of the leaders of the Iranian uprisings in the first centuries of Islam

Zahra Jahan^{*}, Mohammad-Taghi Imanpour^{}**

Javad Abbasi^{*}, Hossein Moftakhari^{****}**

Abstract

Following the rule of Muslim Arabs in Iran and some political, social and cultural developments resulting from this historical event, many uprisings of various natures took place in this land, which reached its peak in the second century AH. During these uprisings, which began almost with the Abbasid caliphate, it shook the foundations of Abbasid power for almost a century. Thus, this study seeks to answer the question of what social status the leaders of these uprising had in the Iranian society in the first centuries, who found great success in attracting followers and accompanying various members of society. However, many of these uprisings have been studied by historians from various political, religious, military, and economic perspectives; But the social standing of these leaders, who played a central role in the uprisings, has received little attention, or some have introduced them from the masses without a critical approach to what Islamic historians have written about the lineage and family of these leaders. While in this research, it has been tried to deal

* Ph. d of Islamic Iran History, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, Iran.
z.jahan2010@chmail.ir

** Professor of Ancient History of Iran, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.
(corresponding Authors), mimanpour@hotmail.ir

*** Associate Professor of Islamic Iran History, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.
jahistorian@gmail.com

**** Professor of Islamic Iran History, Kharazmi University, Tehran, Iran. moftakhari@khu.ac.ir

Date received: 12 /02/ 2022, Date of acceptance: 30 /04/ 2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

with the background of the leaders of these protests by using ancient historical sources and with a critical approach to the sources and in a descriptive and analytical manner. The findings of this research, based on a careful reading of historical texts, show that, contrary to popular belief, most of the leaders of these popular uprisings against Arab rule in Iran had aristocratic backgrounds and were often rooted in former Iranian families and agents.

Keywords: Iran, The first centuries of Islam, Uprisings, Iranian militant leaders, Aristocratic families.



پایگاه اجتماعی رهبران قیام‌های ایرانیان در سده‌های نخست اسلامی

زهرا جهان*

محمد تقی ایمان پور**، جواد عباسی***، حسین مفتخری****

چکیده

در پی حاکمیت عرب‌های مسلمان بر ایران و برخی تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ناشی از این حادثه تاریخی، شورش‌های بسیاری با ماهیت‌های گوناگون در این سرزمین رخ داد که در قرن دوم هجری به اوج خود رسید. این قیام‌ها که تقریباً با خلافت عباسیان آغاز شد به مدت تقریبی یک سده، پایه‌های قدرت عباسیان را به لرزه انداخت. لذا، این پژوهش به دنبال پاسخ برای این پرسش است که رهبران این شورش‌ها از چه پایگاه اجتماعی در جامعه ایران سده‌های نخست برخوردار بودند که توفیق گسترده در جذب پیروان و همراهی آحاد گوناگون جامعه را با خود یافتند؟ هر چند که تاکنون بسیاری از این شورش‌ها از منظر و زوایای مختلف سیاسی، دینی، نظامی و اقتصادی توسط تاریخ‌پژوهان بررسی شده است؛ اما پایگاه اجتماعی این رهبران که نقش محوری در شورش‌ها داشتند کمتر مورد توجه آنان بوده است و یا بعضی بدون رویکرد انتقادی نسبت به مطالبی که مورخان اسلامی در باب نسب و خانواده‌ی این رهبران نوشته‌اند، آنان را برخاسته از میان توده‌های مردم معرفی کرده‌اند. در حالی که در این پژوهش تلاش شده است با استفاده از

* دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، z.jahan2010@chmail.ir
** استاد تاریخ ایران باستان، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)،
mimanpour@hotmail.ir
*** دانشیار تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، jahistorian@gmail.com
**** استاد تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران، moftakhari@khu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۲/۱۰



منابع کهن تاریخی و رویکردی انتقادی به منابع به شیوه توصیفی و تحلیلی به پیشینه رهبران این اعتراضات پرداخته شود. یافته‌های نگارندگان که بر پایه‌ی خوانش دقیق متون تاریخی انجام گرفته است نشان می‌دهد بر خلاف دیدگاه‌های رایج، بیش‌تر پیشوایان این قیام‌های مردمی علیه حاکمیت عرب‌ها بر ایران دارای پیشینه‌ی اشرافی و اغلب ریشه در خاندان‌های حکومتگر و کارگزاران پیشین ایرانی داشته‌اند.

کلیدواژه‌ها: ایران، سده‌های نخست اسلامی، شورش‌ها، رهبران مبارز ایرانی، خاندان‌های اشرافی.

۱. مقدمه

از آغاز ورود عرب‌ها به سرزمین ایران، سلطه‌ی دینی و سیاسی آنان بر این سرزمین بارها توسط ایرانی‌ها به رهبری اشراف و بزرگان محلی، مورد تهدید واقع شد. این حرکت‌های اعتراضی در قرن دوم هجری به اوج خود رسید. در کنار شورش‌هایی که نامی از رهبران و اهداف آنان در منابع ثبت نشده است؛ اما شورش‌هایی هستند که با رهبری مشخص و گاه اهداف تعیین شده‌ی توسط مورخان، معرفی و گزارش شدند که مقصود از شورش‌ها در این پژوهش، دسته‌ی دوم است. البته پژوهش پیرامون چنین حرکت‌های اعتراضی به دلیل نابسندگی منابع، دشوار است. چون از رهبران و پیروان آنان هیچ نوشته‌ای برجا نمانده است و پژوهشگر برای شناخت آنان مجبور است فقط به منابع اسلامی تکیه کند. منابع اسلامی نیز اگرچه آگاهی‌های ارزشمندی پیرامون این حرکت‌های اعتراضی و رهبران‌شان ارائه می‌کنند؛ اما نگاهشان به طور عمده داستان‌پردازانه، ایدئولوژیک و یک‌سویه است و بیش‌تر بازگوکننده‌ی ایدئولوژی قدرت حاکم‌اند. بدین ترتیب، پژوهشگر باید بکوشد با تجزیه و تحلیل آگاهی‌های خام، آشفته و گاه داستان‌گونه منابع این دوره، تصویری از این حرکت‌های اعتراضی ترسیم کند (صدیقی، ۱۳۷۲: ۱۴۴-۱۴۸، ۱۶۸-۱۷۰، ۱۸۶-۱۸۸؛ خلعتبری و زارعی، ۱۳۸۳: ۱-۹؛ صفری، ۱۳۸۸: ۹۱). به ویژه اینکه وقایع‌نگاران اسلامی معمولاً در آثار خود زمانی به تشریح چنین رویدادهایی می‌پردازند که به اصطلاح خود، ارزش خبری پیدا کرده باشند. مثل اینکه لشکری انبوه از سوی دستگاه خلافت به نبرد با شورشیان اعزام شده و یا آن شورش، سرکوب شده باشد (کرون، ۱۳۹۲: ۷۹).

در هر حال، این شورش‌ها با وجود تمام ضعف و کاستی‌های مذکور در منابع، از زوایای گوناگون سیاسی، دینی و نظامی توسط تاریخ‌پژوهان بررسی شده است. چنانکه در کتاب غلامحسین صدیقی با نام «جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری»؛ کتاب پاتریشا کرون به زبان انگلیسی با نام «پیامبران بومی ایران صدر اسلام: شورش روستایی و زرتشتیگری محلی» و کتاب دیگر وی با نام «مقنع و سپیدجامگان»؛ پایان‌نامه محمدنبی غضنفری در دانشگاه اصفهان با نام «ماهیت دینی و ترکیب اجتماعی جنبش‌های ایرانی در قرون نخستین اسلامی»؛ مقاله عمر فروخ با نام «ماهیت جنبش‌های ایرانیان در دوره نخستین خلافت عباسی»؛ مقاله مسعود صفری با نام «بازخوانی حرکت‌ها و قیام‌های به‌آفرید، سنباد، اسحاق، استاذسیس و مقنع در خراسان بزرگ»؛ مقاله مشترک اسماعیل حسن‌زاده، کتایون مزدپور و زهره نوری با نام «تجلی زمان و مکان اساطیری در جنبش‌های ایرانی سه قرن نخست هجری»؛ مقاله مشترک حسین پوراحمدی و کیوان کریمی با نام «بررسی تطبیقی جامعه‌شناسی دین کارل مارکس و ماکس وبر با تأکید بر جنبش بابک خرم‌دین»؛ کتاب «جنبش بابک» نوشته الهیار خلعتبری و عباس زارعی؛ مقاله مشترک محمد آرزو، فریدون الهیاری و علی‌اکبر کجیاف با نام «تبیین جامعه‌شناختی علل پیوستن طبقات اجتماعی به شورش بابک خرم‌دین بر ضد عباسیان»؛ پژوهشگران به طور کلی یا اختصاصی به بررسی و تحلیل ماهیت، عوامل بروز، اهداف، ایدئولوژی و شباهت‌های این قیام‌ها و حتی ارائه نمودهایی از حضور ابعاد زمانی و مکانی اساطیر ایرانی در چنین حرکت‌های اعتراضی پرداخته‌اند؛ اما پایگاه اجتماعی این رهبران که نقش محوری در این قیام‌ها داشتند، چندان مورد توجه آنان نبوده است.

ضمن اینکه گاه برخی دیگر از پژوهشگران تنها به تحلیلی کلی و بدون ارائه هیچ شواهد و مستندات تاریخی برای استدلال خود پیرامون پایگاه اشرافی رهبران ایرانی شورش‌های دوران مذکور اکتفا کردند. به عنوان مثال، زرین‌کوب در مورد خاستگاه غیر توده‌ای این رهبران مبارز ایرانی چنین می‌نویسد: «به‌رغم آنچه روایات دشمنان قوم القاء می‌کنند، این تصور که رهبران نهضت، منحصرأ از طبقات بی‌مایه و پست و یا از طوایف غیر ایرانی بوده‌اند، چندان پذیرفتنی نیست». البته وی در تحلیلی متفاوت از پژوهش حاضر، این انتساب‌های غیر واقعی را نه ساخته‌ی دستگاه خلافت و دشمنان این رهبران؛ بلکه اقدامی احتیاطی برای پنهان ماندن هویتشان می‌داند (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۶۸/۲-۶۹). از طرفی، گاه برخی از تاریخ‌پژوهان بدون داشتن رویکرد انتقادی نسبت به مطالبی که مورخان

اسلامی در باب نسب و خانواده‌ی این رهبران نوشته‌اند، این شورش‌ها و پیشوایان ایرانی مبارز را برخاسته از میان توده‌های مردم می‌دانند که به ادعای آنان با بهره‌گیری از نارضایتی‌های موجود به اقداماتی علیه سلطه‌ی عرب‌ها و امتیازات ویژه و تبعیض‌آمیز خاندان‌های اشرافی دست زدند (برای نمونه بنگرید به: راوندی، ۱۳۸۲: ۱۸۶/۲؛ عباسی، ۱۳۹۰: ۱۱۱؛ زکی‌پور و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۵؛ گیلانی، ۱۳۹۴: ۶۹؛ پوراحمدی و کریمی، ۱۳۹۶: ۶۷؛ Ashraf and Banuazizi, 1992:658). این در حالی است که یافته‌های پژوهش حاضر که بر پایه‌ی مطالعه موردی رهبران مبارز ایرانی همچون به‌آفرید، سنباد، استادسیس، مقفع، بابک و همچنین خوانش دقیق و انتقادی متون تاریخی و به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام شده است، خلاف چنین دیدگاه‌هایی را نشان می‌دهد. لذا در سطور پیش‌رو تلاش شده است برخی از این استدلال‌ها و شواهد تاریخی پیرامون پایگاه اشرافی تمامی این نقش‌آفرینان تبیین و تحلیل شود تا راهگشای پژوهش‌های آتی گردد.

۲. پیش‌زمینه؛ حاکمیت ارزش‌های نسبی و خاندانی در فرهنگ سیاسی-اجتماعی ایرانی‌ها

با توجه به اینکه یکی از استدلال‌های نگارندگان پیرامون پیشینه اشرافی رهبران مبارز ایرانی در سده‌های نخست اسلامی توفیق سریع و آسان آنان در جذب گستره پیروان از اقشار مختلف جامعه به سبب حاکمیت ارزش‌های نسبی و خاندانی در فرهنگ سیاسی-اجتماعی ایرانی‌ها است، لازم به نظر می‌رسد که پیش از ارائه شواهد، در ابتدا توضیحاتی مقدماتی پیرامون چنین نگرشی بیان شود. زیرا چنانکه دانسته است در فرهنگ سیاسی ایران باستان، اصالت نژادی و خاندانی اهمیت زیادی داشت. در این فرهنگ، کسانی را سزاوار سروری و فرمانروایی می‌دانستند که از تبار خاندان‌های حکومتگر ایرانی باشند.^۱ چنین نگرشی باعث تفاخر تباری حکومت‌ها و نگاهی قدسی در میان عامه‌ی مردم نسبت به طبقه‌ی حاکم شده بود. به گونه‌ای که در فضای سیاسی آن روز، اصالت نژادی و داشتن تبار شاهی، یک شرط اساسی برای کسب و تداوم قدرت تلقی می‌شد. بر همین اساس، خاندان‌های حکومت‌گر در ایران باستان سعی می‌کردند به نحوی خود را به خاندان‌های بزرگ شاهی منتسب کنند. چنانکه کوروش هخامنشی در استوانه‌ی معروف خود، تلاش دارد که ضمن معرفی اجداد، خود را از تبار پادشاهان معرفی کند (لوکوک، ۱۳۸۲: ۲۱۲؛ Kent, 1953:119) و یا داریوش

اول، پس از کودتا علیه بردیا برادر کمبوجیه و فرزند کوروش کبیر - برای کسب مشروعیت لازم در ادامه‌ی فرمانروایی، تلاش نمود تا خود را در زمره‌ی خاندان شاهی معرفی کند. وی در کتیبه‌ی بیستون چنین اعلام می‌دارد که «از زمان‌های دور در خاندان ما، شاهی بوده است. از خاندان ما، هشت تن هستند که بیش از این از شاهان بودند. من نهمین هستم» (لوکوک، ۱۳۸۲: ۲۱۲؛ Kent, 1953:117; Kuhrt, 2007: 141).

در زمان ساسانیان نیز از همان ابتدا تلاش گردید تا نسب خود را به داریوش سوم هخامنشی یا دیگر شاهان اساطیری چون گشتاسب برسانند تا بدین وسیله خود را دارای نژاد و خون پادشاهی بدانند (کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۶۹: ۱۷۵-۱۷۶). همچنین در این دوره تلاش می‌شود از طریق مادری هم برای خود سلسله نسبی فراهم کند و خود را به خاندان اشکانیان مرتبط کند تا به دو طریق؛ یعنی اجداد پدری و هم مادری به خاندان‌های سلطنتی که قبلاً دارای پذیرش عمومی و مشروعیت در میان مردم بوده‌اند، متصل شوند. برای نمونه، می‌توان به داستان‌هایی که درباره‌ی ازدواج اردشیر یکم ساسانی با دختر اردوان اشکانی (کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۶۹: ۱۸۷، ۲۰۱-۲۰۲؛ طبری، ۱۳۵۷: ۵۸۷/۲؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۶۰۶/۱-۶۰۷) و یا ازدواج شاپور یکم ساسانی با دختر مهرک از خاندان اشکانی (کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۶۹: ۲۰۹-۲۱۲؛ طبری، ۱۳۷۵: ۵۹۳/۲-۵۹۵؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۶۱۴/۱-۶۱۷) نقل شده، اشاره کرد. در راستای همین باور عمومی است که می‌بینیم در تصفیه حساب‌های خونین دربار در زمان هرمز چهارم هنگامی که فرد ذکوری از این خاندان باقی نماند، برای اولین بار، دو تن از زنان ساسانی را به مقام سلطنت نشانند (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۴۲؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۵۹) و یا در عهد اردشیر آمده است: «چنین دانید که شهر یاری جز به شاپورانی نرسد که مادرشان، دختر عمومی شاه است» (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۹۸).

همچنین در ادوار تاریخی ایران پیش از اسلام، پیشینه‌ی نسبی اشراف‌زادگان نه تنها عاملی بود که غالباً سبب ارتقا و اقتدار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنان می‌گردید؛ بلکه خود معیاری برای پذیرش و یا عدم اقبال عمومی نیز در جامعه محسوب می‌شد. برای نمونه می‌توان به ماجرای کاوه‌ی آهنگر اشاره کرد که وی با وجود تقاضای انبوه هواداران و نقش اساسی که در عصیان علیه ضحاک بیدادگر داشت؛ اما از آنجا که فاقد تبار شاهی بود، قدرت را به فریدون تبارمند واگذار می‌کند (طبری، ۱۳۵۷: ۹۹-۱۰۰؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۳۷۸).

۱۰۴/۱؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۱/۶۴-۶۵) و یا برعکس، در دوره‌ی ساسانی هنگامی که بهرام چوبین ادعای سلطنت می‌کند (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۱۸-۱۲۰؛ یعقوبی، ۱۳۶۲: ۲۰۷/۱-۲۰۸؛ طبری، ۱۳۷۵: ۲/۷۲۷)، دیری نمی‌پاید که با وجود توانایی‌های نظامی؛ اما چون از خانواده شاهی نبود با مخالفت‌های مردمی مواجه و مجبور به فرار می‌شود (طبری، ۱۳۷۵: ۲/۷۳۲-۷۳۳؛ دینوری، ۱۳۸۳: ۱۱۵-۱۲۵؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱/۴۲۸-۴۳۱). چنانکه روایت شده است بهرام چوبین هنگام فرار از مقابل خسرو پرویز و پناه بردن به کلبه‌ی پیرزنی از وی می‌شوند که می‌گوید: «همین گویند خطا کرد، بهرام را به ملک چه کار، که او اهل بیت ملک نبود» (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۲۴؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۲/۷۹۹)؛ حتی علاوه بر اعتراض گُردویه خواهر بهرام به ادعای پادشاهی برادرش چون از خاندان شاهی نبود (فردوسی، ۱۳۷۳: ۴۱۷/۸؛ ۳۷/۹-۳۸)، خود بهرام نیز پیش از عصیان زمانی که شاه ترکان، او را تحریک به گرفتن حکومت می‌کند، در جواب می‌گوید: «چگونه مرا بر ایران پادشاه می‌کنی، حال آنکه پادشاهی ایران برای خاندانی است که جایز نیست به جز ایشان به کسی دیگر واگذار شود» (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۰۹). همچنین هنگامی که شهربراز پس از خسرو پرویز ادعای سلطنت کرد، اشراف و بزرگان، وی را به عنوان یک غاصب از تخت به زیر کشیدن و به قتل رساندند. آنان پس از قتل، ریسمانی به پای وی بستند و جنازه او را در همه نقاط شهر کشاندند و منادی آنان، بانگ می‌زد، «هرکه نه از خاندان ملوک باشد و دعوی پادشاهی کند، جزای وی این باشد» (طبری، ۱۳۷۵: ۲/۷۸۱-۷۸۲؛ بلعمی، ۱۳۸۷: ۲/۸۴۵).

در سده‌های نخست اسلامی نیز با وجود حاکمیت دینی و سیاسی عرب‌ها و پذیرش تدریجی آیین اسلام از سوی بسیاری از ایرانی‌ها؛ آیینی که تقوای الهی را به عنوان ملاک و معیار برتری افراد تعلیم و تبلیغ می‌کند؛ اما همچنان ارزش‌های قومی و نژادی در ترقی و شأن و منزلت والای گروهی از اقشار جامعه‌ی ایرانی در سده‌های نخست اسلامی مؤثر بود. چنانکه تمسک جستن بسیاری از حکام ایرانی چون طاهریان، سامانیان، زیاریان، بویه‌یان به سیاست نسب‌سازی و انتساب خود به دودمان‌های فرمند گذشته، شاهدی از تداوم این اندیشه‌ی دیرینه‌ی ایرانی‌ها؛ یعنی اهمیت مسئله‌ی نسب در تشکیل حکومت‌ها و مشروعیت‌جویی مؤسسان هر سلسله است (رحیملو، ۱۳۶۹: ۵۹۴-۶۱۱؛ شعبانی و زارعی، ۱۳۹۱: ۲۱-۵۲؛ شعبانی، ۱۳۹۳: ۴۷-۶۸). افزون بر این، در آثار مکتوب علما و دانشمندان این دوره که انعکاسی از روح زمانه خود هستند، بر تداوم ارزش‌های نسبی و خاندانی در دوره‌ی اسلامی و اهمیت مسئله‌ی تبار در فرآیند کسب قدرت سیاسی و مشروعیت نیز

تأکید شده است. برای نمونه، عنصرالمعالی -نویسنده‌ی کتاب قابوس‌نامه در قرن پنجم هـ.ق- در خطاب به فرزندش گیلانشاه می‌گوید: «چنان زندگی کن که سزای تخمه‌ی پاک تست و بدان ای پسر که ترا تخمه و تیره بزرگست و شریف» (عنصرالمعالی، ۱۳۱۲: ۲، نجم‌الدین گیلانی و مهسا موسوی، ۱۴۰۰: ۴۹-۸۱) و یا ماوردی -یکی از نظریه‌پردازان اهل سنت در قرن چهارم و پنجم هـ.ق- در کتاب «احکام‌السلطانیه»، نسب را یکی از شرایط و الزامات اساسی برای حکومت افراد ذکر می‌کند (ماوردی، ۱۳۸۳: ۲۴). همچنین در زمینه‌ی تداوم نگرش قدسی ایرانی‌ها نسبت به طبقه‌ی حکام می‌توان به ظهور و رواج مفاهیمی چون حق الهی حاکمیت، مقام ظل‌اللهی حاکم و فرمان‌برداری مطلق مردم از حکام در متون تاریخی و سیاسی و مذهبی این دوره اشاره کرد (بیهقی، ۱۴۱۰: ۱۶/۶-۱۷؛ ترمذی، ۱۹۹۲: ۴۱/۱، ۱۲۵/۲، ۱۵۳/۴؛ غزالی، ۱۳۱۷: ۳۹-۴۰).^۲ لذا در ادامه با در نظر گرفتن حاکمیت چنین نگرشی بر فرهنگ سیاسی-اجتماعی ایرانیان به سنجش فرضیه اصلی پژوهش حاضر؛ یعنی پایگاه اشرافی رهبران مبارز ایرانی در سده‌های نخست اسلامی پرداخته می‌شود.

البته شایان ذکر است که مقصود از اشراف در این جستار، سرآمدان جامعه است؛ یعنی کسانی که حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه را سامان می‌دهند و توده‌ها پیرو آن‌ها هستند. برای شناسایی این دسته از اشراف ایرانی که به دلایل متعددی، عضویت و انتساب آنان به خاندان‌های اشرافی در منابع اسلامی در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته است، بر اساس نظریه‌ی جامعه‌شناسانی همچون وبر که اقتصاد (مالکیت-ثروت)، سیاست (نحوه‌ی توزیع قدرت) و اعتبار اجتماعی (شأن-منزلت) را عوامل اصلی قشربندی اجتماعی به شمار می‌آورند (وبر، ۱۳۸۲: ۲۱۲)، گاه به ناگزیر از شاخصه‌هایی همچون داشتن املاک و نیروی انسانی فراوان؛ دانش و مهارت در امور اداری و نظامی؛ حضور در دربارها و مراکز قدرت با در دست داشتن عالی‌ترین مناصب نظامی، دیوانی، اداری، دینی و به طور کلی داشتن اعتبار و اقتدار معنوی و سیاسی در جامعه، استفاده شده است. بر همین اساس، مصادیق اشراف در این پژوهش به طور کلی شامل شهریاران، روحانیان، سپاهیان، دبیران، دهقانان و زمین‌داران بزرگی است که به واسطه‌ی اعتبار و جایگاه معنوی و سیاسی بسیاری که در منطقه‌ی تحت نفوذ و میان اقوام خود داشتند و همچنین به دلیل توانمندی‌های اقتصادی و نظامی که در طول سال‌ها به دست آورده بودند، همواره سررشته‌ی کارها و هدایت

سیاسی، اجتماعی، دینی و فکری توده‌ها و جامعه‌ی ایرانی در سده‌های نخست اسلامی را نیز در دست داشتند.

۳. به‌آفرید

بر مبنای آنچه در منابع تاریخی آمده است در واپسین روزهای زمامداری امویان، جنبش به ظاهر دینی به‌آفریدیان آغاز شد. رهبری این حرکت بر عهده‌ی فردی به نام به‌آفرید از اهالی زوزن خراسان بود. وی پسر ماه‌فروردین بود که حدود سال ۱۲۹ ه‍.ق در منطقه‌ی سیراوند خواف از ده‌های اطراف نیشابور، رسالتی تازه را آشکار و دعوی نبوت کرد (ابن‌ندیم ۱۳۶۶: ۶۱۴-۶۱۵؛ بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۷۱-۲۷۲؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۶). البته در منابع معروف تاریخی یا هیچ اشاره‌ای به این جنبش نشده و یا تنها به ذکر نام و مختصری از احوال به‌آفرید بسنده کرده‌اند. از این‌رو، آگاهی از جنبش به‌آفرید و زندگی خصوصی او بسیار اندک است. به گونه‌ای که از زمان تولد و زندگی به‌آفرید پیش از آنکه دعوی پیامبری کند، آگاهی‌هایی جز اینکه وی هفت سال از عمرش را در چین سپری کرده است، در دست نیست (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۷۱). هرچند، این روایتی هم که بیرونی درباره‌ی آغاز کار به‌آفرید بیان می‌کند از ابهام و افسانه خالی نیست؛ اما پیش از این درباره‌ی او چیزی از میان نوشته‌ها و مدارک تاریخی نمی‌توان به دست آورد. هرچند، این روایتی هم که بیرونی درباره‌ی آغاز کار به‌آفرید بیان می‌کند از ابهام و افسانه خالی نیست؛ اما پیش از این درباره‌ی او چیزی از میان نوشته‌ها و مدارک تاریخی نمی‌توان به دست آورد.

به هر حال، با وجود رویکرد خصمانه و جانب‌دارانه منابع اسلامی نسبت به چنین قیام‌هایی؛ اما تقریباً در همه منابع موجود به فراوانی شمار حامیان و حمایت گسترده‌ای که جنبش به‌آفرید در مدت کوتاهی به دست آورد، تأکید شده است. به گونه‌ای که چنین گزارش‌های منابع پیرامون مقبولیت عمومی این حرکت تبلیغی-اعتراضی، صدیقی را به این نتیجه‌گیری سوق داده است که مدعی شود که اگر به‌آفرید، زمان بیش‌تری در اختیار داشت، چه بسا تاریخ پس از فتح ایران در مقایسه با آنچه رخ نمود، جهت دیگری می‌گرفت (صدیقی، ۱۳۷۲: ۱۵۷). البته برخی از پژوهشگران معتقدند که بخشی از موفقیت به‌آفرید در جذب پیروان را باید در بستر باورهای آخرت‌شناسانه دین زرتشت و شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خراسان در آن روزگار، جستجو کرد (صدیقی، ۱۳۷۲: ۱۶۲؛

شجاع‌نوری، ۱۳۸۶: ۱۲۴؛ صفری، ۱۳۸۸: ۹۳)؛ اما به عقیده‌ی نگارندگان با توجه به حاکمیت ارزش‌های نسبی در فرهنگ سیاسی-اجتماعی ایرانی‌ها ظاهراً مهم‌ترین عامل اثرگذار برای توفیق به‌آفرید در جلب حمایت مردم احتمالاً ناشی از پایگاه والای اجتماعی و اشرافی وی بوده است. زیرا چنانکه شرح آن گذشت، حاکمیت‌های ارزش‌های نسبی در فرهنگ سیاسی و اجتماعی ایران به توده‌های فرودست یا به تعبیر برخی از تاریخ‌پژوهان به فرد برخاسته از «طبقات پست و فرومایه‌ی جامعه»، اجازه‌ی نقش‌آفرینی در عرصه‌ی سیاسی از جمله رهبری قیام، تشکیل حکومت و یا پذیرش و همراهی آحاد جامعه را نمی‌داده است (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۱۰۴/۲؛ خسروبیگی و ساجدی، ۱۳۹۴: ۲۵).

البته از پیشینه‌ی خانوادگی به‌آفرید به دلیل ناکافی بودن آگاهی‌های موجود نمی‌توان با اطمینان سخن گفت؛ اما گزارش گردیزی پیرامون وابستگی به‌آفرید به طبقه‌ی روحانیان زرتشتی (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۶)، می‌تواند به نوعی دلالت بر شأن بالای اجتماعی وی طبق تعریف این پژوهش از اشراف ایرانی باشد. افزون بر آن، نشانه‌ی دیگر که می‌توان پشتوانه‌ی این ادعا قرار داد، کتابی است که وی برای پیروان خود عرضه کرده است (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۷۲). هرچند از محتوای کتاب به‌آفرید به سبب از میان رفتن آن چیزی نمی‌توان دریافت کرد؛ اما همینکه وی توانسته کتابی پدید آورد، دلالت بر پیشینه‌ی علمی و فرهنگی وی دارد. زیرا در جامعه‌ی آن روز ایران، علم و دانش غالباً در انحصار اشراف‌زادگان و بزرگان بود و فقط افراد بسیار محدودی به چنین مهارت‌هایی دست می‌یافتند (گیلانی، ۱۳۹۴: ۶۵). لذا بر اساس توانایی به‌آفرید در خواندن و نوشتن، می‌توان فرض کرد که به احتمال زیاد به‌آفرید از خانواده‌ای فرهیخته و اشرافی برخاسته بود. همچنین از اقدام به‌آفرید در نوشتن کتاب می‌توان چنین استنباط کرد که حامیان وی از گروه‌های باسواد جامعه بودند و نوشتن این کتاب به منظور آموزش اینان بوده است. از این‌رو، داشتن پیروانی از اقشار فرهیخته و اشرافی می‌تواند شاهده‌ی دیگر بر تعلق به‌آفرید به طبقه اشرافی باشد. زیرا به سبب حاکمیت ارزش‌های نسبی و اشرافی در جامعه‌ی ایرانی نمی‌توان پذیرفت که اشراف و بزرگ‌زادگان ایرانی از فردی غیر اشرافی و برخاسته از میان توده‌ها پیروی کنند.

افزون بر شواهد و استدلال‌های ذکر شده، گزارش منابع پیرامون سفر به‌آفرید به چین، بر تن کردن لباس حریر/ابریشمی (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۷۳)، نشانه‌ی دیگری از تمکن و ثروت بالقوه‌ی این مدعی پیامبری است. همچنین به عقیده‌ی پورشریعتی اگر اعتبار تاریخی برای

روایت ثعالبی پیرامون اقدام به آفرید در ساخت گنبد بسیار بزرگ و پرهزینه برای آرامگاه خود در زمان حیاتش قائل شویم (ثعالبی، ۱۹۹۰: ۲۵۸-۲۹۰)، این روایت نشان‌دهنده‌ی جایگاه بالای اجتماعی به آفرید است. زیرا تنها از مردی ثروتمند و برخوردار از پایگاه اجتماعی برتر، انتظار می‌رفت در جامعه‌ی آن روز، محل دفن خود را به چیزی تبدیل کند که گویا زیارتگاه بوده است (Pourshariati, 2008: 431). وی همچنین با توجه به ظهور این رهبر و نهضت وی در قلمرو پهل و همچنین محلی بودن هواداران انقلاب معتقد است: «از آنجا که تقریباً همه شورش‌های دیگر در قلمرو پهل و دوره‌ی پس از فتح به رهبری شخصیت‌های دودمانی برخوردار از قدرت و ثروت هدایت شده است و با در نظر گرفتن اطلاعاتی که درباره پایگاه اجتماعی به آفرید داریم، تصور پیشینه‌ای عامی برای مدعی پیامبری محملی ندارد» (Ibid, 436-437).

۴. سُنْبَاد

حدود دو ماه بعد از قتل ابومسلم توسط منصور دومین خلیفه‌ی عباسی در سال ۱۳۷ هـ.ق، مناطق نیشابور، ری، قوس و گرگان را شورش پُر هیاهویی فراگرفت. رهبری این قیام را فردی زرتشتی به نام سُنْبَاد از اهالی روستایی در حوالی نیشابور به نام آهن / آهروانه بر عهده گرفت (طبری، ۱۳۷۵: ۴۷۱۵/۱۱؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۰۹۳/۴؛ ۱۵۹۰/۵؛ مسعودی، ۱۳۴۷: ۲۹۷/۲-۲۹۸). البته با وجود اهمیت و گستردگی قیام سُنْبَاد، بیش‌تر منابع دوره‌ی اسلامی فقط سطور اندکی را به این حرکت اعتراضی اختصاص داده‌اند. ضمن اینکه گزارش‌های مورخان از سُنْبَاد پیش از حرکت اعتراضی، بسیار محدود، جسته و گریخته و گاه متناقض و آمیخته با افسانه می‌باشد. چنانکه در بعضی از گزارش‌ها ضمن تأکید بر ثروت شخصی سُنْبَاد (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۰۹۳/۴؛ تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۲۸۱/۲)، از مناصب متفاوت دینی و نظامی وی در نیشابور پیش از آغاز این حرکت خبر می‌دهند. به عنوان مثال در گزارشی از بلعمی بیان شده است که سُنْبَاد از مُغان بسیار ثروتمند یکی از روستاهای نیشابور بوده است (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۰۹۳/۴). در حالی که خواجه نظام‌المک بدون هیچ اشاره به منصب دینی سُنْبَاد، وی را رئیس نیشابور و سپهسالار ابومسلم می‌خواند (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۸۳: ۲۷۹).

به هر حال، چنین گزارش‌های در صورت صحت به نوعی دلالت بر جایگاه اشرافی وی دارند؛ حتی از گزارش خواجه‌نظام‌المک نیز می‌توان حدس زد که سنباد، پایگاه اجتماعی بلندی داشته که توانسته به مقام سپاهیدی دست یابد. زیرا منصب سپاهید از بدو پایه‌گذاری آن به دست انوشیروان در بخش‌های شمالی و شرقی شاهنشاهی ساسانی تقریباً همیشه در تصدی خاندان‌های کهن و حکومتگر ایرانی بوده است. پس از فتح ایران به دست عرب‌ها نیز ساز و کار روابط میان جماعت غالب و مغلوب در مناطق فتح شده به گونه‌ای بود که ایجاد پایگاه اجتماعی در این دوره موضوعیت نداشت؛ مگر آنکه این پایگاه از دوره‌ی ساسانی برقرار بوده باشد (Pourshariati, 2008: 447-448). از طرفی، پس از غلبه‌ی عرب‌ها بر سرزمین ایران غیر از حذف ساسانیان و جابه‌جایی قدرت‌ها میان خاندان‌های دودمانی کهن ایرانی، تغییرات بسیار اندکی در بخش‌های شمالی و شرقی صورت گرفت (Ibid, 287-316). لذا با توجه به حضور ناچیز عرب‌ها در عرصه‌های قضایی، اجرایی و مادی در مناطق شمالی و شرقی و همچنین نبود هیچ اشاره‌ای به هرگونه دگرگونی در ساختار اجتماعی-سیاسی این مناطق باید سنت پدرتبارانه روابط سیاسی، اجتماعی و دینی سران خاندان‌های اشرافی و کهن ایرانی را در دوره‌ی پس از فتح، پایرجا دانست. بنابراین، پایگاه اجتماعی سنباد نشان می‌دهد که او باید یکی از اعضای خاندان کهن حکومتگر ایرانی و به احتجاج پورشریعتی شاید از اعضای خاندان کارن بوده باشد (Ibid, 448-450). ضمن اینکه گزارش‌های منابع از اوج گرفتن سریع قیام و جمع شدن هواداران و سپاه بزرگی گرد سنباد (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۰۹۳/۴؛ خواجه نظام‌الملک، ۱۳۸۳: ۲۸۰؛ تنوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۲۸۲/۲)، می‌توانند گواه دیگری بر ادعای مذکور پیرامون پایگاه اجتماعی والای سنباد به سبب حاکمیت ارزش‌های قومی و نسبی در فرهنگ سیاسی و اجتماعی ایرانی‌ها باشند.

۵. استادسیس

در سال‌های پایانی خلافت منصور، جنبش عصیانگر دیگری بنا به روایت‌های مختلف منابع بین سال‌های ۱۴۰ تا ۱۵۰ هجری در ناحیه‌ی بادغیس آغاز شد و به زودی در نواحی هرات، مروالرو و بخشی از سیستان گسترش یافت (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۳۷۳/۲؛ طبری، ۱۳۷۵: ۴۹۴۹/۱۱، ۴۹۵۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۳۳۶/۱۵). پیشوایی این جنبش بر عهده‌ی فردی به نام استادسیس بود. او نیز همچون رهبران قیام‌های پیشین، زمانی وارد روشنایی تاریخ می‌شود

که بر ضد خلافت عباسی قیام می‌کند. از این‌رو، درباره‌ی پیشینه‌ی وی قبل از قیام، آگاهی چندانی در دست نیست و تنها آگاهی جزئی از نسب و احوال او پیش از قیام، این است که اصالتاً بادغیسی بوده (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۷۷) و اینکه قبل از شروع عصیان و دعوی پیغمبری در میان مردم خراسان دارای نفوذ و قدرت بسیار بوده و ظاهراً از کارگزاران و فرمانروایان محتشم و متنفذ آن سامان به شمار می‌رفته است (سیوطی، ۱۴۰۶: ۳۰۲). به هر حال، این خبر اخیر در صورت صحت، دلالت بر پایگاه اشرافی استادسیس دارد و ظاهراً به سبب همین نفوذ و اعتباری که از حیث پایگاه والای اجتماعی داشته، سبب گردید که در مدتی اندک، مردمی بسیار از گروه‌های مختلف با او همراه شوند و سپاه بسیاری را که تا رقم سیصد هزار نفر را ذکر کرده‌اند بر ضد خلفا تجهیز نماید (طبری، ۱۳۷۵: ۴۹۴۹/۱۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۳۳۶؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۵۲؛ تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۳۰۹/۲).

همچنین از ارقامی که منابع در شمار تلفات و اسرای سپاه استادسیس پس از سرکوب این حرکت اعتراضی توسط سپاه خلیفه‌ی عباسی ثبت کرده‌اند از جمله، هفتاد هزار / نود هزار کشته و چهارده هزار اسیر می‌توان به فراوانی سپاه و حامیان استادسیس پی برد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۱/۴۹۵۲؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۴/۱۱۴۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۲۳۸؛ تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۳۰۹/۲). البته با وجود تردیدی که در ارقام ذکر شده، وجود دارد؛ اما دیگر شواهد و روایت‌های منابع پیرامون این حرکت اعتراضی، حاکی از گستردگی قیام، قدرت نظامی بالای این حرکت، اهمیت و سخت شدن کار مقابله و سرکوب آنان برای منصور خلیفه‌ی عباسی است. برای نمونه، می‌توان به توفیق سریع وی در تصرف خراسان، سیستان و پیروزی‌های نظامی وی در برخورد با فرماندهان منصور، اشاره کرد. چنانکه در تاریخ الفی آمده است: «جمیع سرداران منصور که در خراسان بودند، از پیش او هزیمت یافته، بگریختند» (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۳۰۹/۲) و یا در روایتی از طبری و ابن‌اثیر آمده است، استادسیس پس از آنکه بدون برخورد با مانعی جدی بر قسمتی وسیع از سرزمین خراسان دست می‌یابد، به سوی مرو می‌رود (طبری، ۱۳۷۵: ۴۹۴۹/۱۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۳۳۶). سیوطی نیز از بزرگ بودن قیام و سخت شدن کار منصور برای مقابله با وی سخن می‌گوید (سیوطی، ۱۴۰۶: ۳۰۲). به گونه‌ای که منصور، زبده‌ترین فرماندهان خود را که در فرونشاندن طغیان‌های حاد، تبحر داشتند به مقابله‌ی استادسیس می‌فرستد؛ حتی طبق بسیاری از روایت‌ها، توفیق خازم‌بن خزیمه در غلبه بر استادسیس در سال ۱۵۱/۱۵۰ ه.ق با تدبیر و حیل‌های جنگی صورت گرفت که خود دال بر قدرت نظامی این پیشوای قیام دارد

(طبری، ۱۳۷۵: ۴۹۵۰/۱۱-۴۹۵۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۳۷/۱۵-۲۳۸؛ تنوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۳۰۹/۲-۱۳۱۰).

در هر حال، بر اساس توانمندی‌ها و پیشینه‌ی نظامی استادسیس و همچنین استدلال پیشین پورشریعتی پیرامون عدم دگرگونی ساختار اجتماعی-سیاسی در مناطق شمالی و شرقی ایران و پابرجا بودن سرشت پدرتبارانه روابط سیاسی، اجتماعی و دینی سران خاندان‌های حکومتگر ایرانی این مناطق در دوره‌ی پس از فتح، می‌توان احتمال عضویت و انتساب وی به اشرافیت نظامی ایران باستان و خاندان‌های کهن حکومتگر ایرانی را مطرح کرد. زیرا در تاریخ ایران باستان، بیش‌تر سران خاندان‌های حکومت‌گر و اشرافی جزو طبقه‌ی نظامیان و در امور نظامی، زبده و شجاع بودند (طبری، ۱۳۷۵: ۶۲۵/۲؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۶۵۴/۱؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۱۴/۱). البته مراد و مقصود پژوهش حاضر از انتساب این رهبران مبارز ایرانی به طبقه‌ی نظامیان عهد ساسانی، سواره‌نظام سنگین اسلحه است که از فنون و مهارت رزمی برخوردار بودند و از میان آزادان انتخاب می‌شدند (مرادی، ۱۳۹۴: ۱۲۹-۱۶۲؛ جم، ۱۳۹۲: ۱۷-۵۴).

همچنین با توجه به بافت روستایی بادغیس و روایت مقدسی و ابن‌اثیر پیرامون اینکه یاران استادسیس با بیل، کلنگ و تیشه به دنبال وی حرکت کردند (مقدسی، ۱۳۸۶: ۴-۶/۹۵۶؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۳۷/۱۵)، می‌توان گفت بیش‌ترین یاران وی از روستائیان بودند که چنین تبعیتی نیز می‌تواند به سبب حاکمیت ارزش‌های نسبی در فرهنگ ایرانی باشد که پیش‌تر شرح آن گذشت. ضمن اینکه دیگر گزارش‌های پراکنده پیرامون پیوستگی قیام استادسیس با قیام به‌آفرید و همراه ساختن مابقی پیروان این رهبر اشرافی با خویش (صدیقی، ۱۳۷۲: ۲۰۵؛ صفری، ۱۳۸۸: ۱۰۷)؛ قدرت و یا محبوبیت درخور توجه محلی استادسیس در جذب پیروان به ویژه در منطقه‌ی بادغیس؛ پیوند سببی و نسبی خاندان استادسیس با هارون‌الرشید و مأمون عباسی (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۷۷؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۳۳۶/۱۵) و یا گزارش‌هایی از حضور پسر استادسیس با نام غالب در دربار مأمون (طبری، ۱۳۷۵: ۵۶۷۲/۱۳؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۷۷، ۲۹۶؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۳۳۶/۱۵)؛ همگی می‌توانند به نوعی مؤید ادعای مذکور؛ یعنی برخاستن استادسیس از میان خاندان‌های اشرافی این منطقه باشند.

۶. مقنع

یکی از پرآوازه‌ترین قیام‌هایی سیاسی-نظامی که در سده دوم هجری در خراسان به وقوع پیوست، قیام سپیدجامگان به رهبری فردی ملقب به مقنع است. مطابق روایت‌های تاریخی، مقنع، لقبی بود که به این رهبر قیام به دلیل نقابی که بر چهره می‌زد، داده شده است؛ اما نام وی و پدرش در منابع به اختلاف، حکیم، هاشم، عطاء، هاشم‌بن حکیم، هاشم‌بن حکم، حکیم‌بن هاشم و حکیم‌بن عطاء ذکر شده است (نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۰؛ طبری، ۱۳۵۷: ۵۱۰/۱۲؛ مجمل‌التواریخ، بی‌تا: ۳۳۵؛ بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۷۳؛ ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۷۶؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۷۸؛ مقدسی، ۱۳۸۶: ۴-۶/۹۶۳). افزون بر اختلاف منابع درباره‌ی نام او، روایت‌های متناقضی درباره‌ی ابتدای حال و منصب وی پیش از آغاز قیامش وجود دارد. به گونه‌ای که منزلت اجتماعی و پیشه‌ی او را از رخت‌شویی (نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۰؛ جاحظ، ۱۴۱۰: ۱۰۳/۳؛ بغدادی، ۱۳۳۳: ۲۶۶) تا کارگزار دولتی اعم از دبیر، سرهنگ تشکیلات ابومسلم و حاکم خراسان (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۷۶؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۲۹۹) و حتی پادشاه سغد و سمرقند (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۵۹۴/۵) ذکر کرده‌اند. به هر حال، به استثنای گزارش‌هایی که درباره‌ی رخت‌شوی بودن مقنع وجود دارد، سایر روایت‌های مذکور به نوعی بر منزلت والای اجتماعی وی دلالت دارند. همچنین موفقیت‌های مقنع در رهبری سیاسی و نظامی قیام سپیدجامگان و به طول انجامیدن زمان سرکوب وی توسط دستگاه خلافت عباسی^۳ که احتمالاً حاصل تجارب نظامی او بوده و یا اشاره نرشخی به سرهنگ بودن پدر مقنع در روزگار خلافت ابوجعفر دوانقی (نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۰) همگی دلالت بر پیشینه نظامی او و خاندانش در گذشته دارد.

افزون بر گزارش‌های منابع پیرامون بر عهده داشتن مناصب عالی نظامی و اداری مقنع در مرو، شواهد بسیاری در تعلق مقنع به خاندان‌های اشرافی، از منابع کهن می‌توان استخراج و استنباط نمود. برای نمونه، می‌توان به موفقیت وی در جذب هواخواهان بسیاری از نواحی مختلف و گروه‌های متفاوت اجتماعی در ظرف مدتی کوتاه، اشاره کرد. هرچند مقنع به واسطه‌ی آنکه خاستگاهش مرو بود (طبری، ۱۳۷۵: ۵۱۰/۱۲؛ نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۳/۱۵؛ جاحظ، ۱۴۱۰: ۱۰۳/۳)، دعوت خود را نیز از مرو آغاز کرد؛ اما بنابر گزارش‌های منابع اسلامی در عرض مدت کوتاهی هواخواهان بسیاری در سمرقند، بخارا، سغد، نخشب و کش پیدا کرد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۲-۹۳؛ بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۷۳؛

ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۷۶، ۷۷). چنانکه وقتی حاکم خراسان با نام حُمیدبن قَحطَبه دستور دستگیری مقنع را صادر کرد، به گفته‌ی نرشخی چون «که او را معلوم شد که به ولایت ماوراءالنهر خلقی عظیم به دین وی گرد آمدند» به ماوراءالنهر و ولایت کش گریخت و به هوادارانش پیوست (نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۲-۹۳). در زمینه‌ی تعداد پیروان مقنع نیز منابع از سپاه ده تا پنجاه هزار نفری وی سخن گفته‌اند (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۵۹۴/۵-۱۵۹۵، نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۹؛ مجمل و التواریخ، بی تا: ۳۳۵؛ تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۳۴۰/۲).

البته برخی از تاریخ‌پژوهان با اشاره به پایگاه توده‌ای پیروان مقنع، علت اساسی گستردگی این نهضت و گروه بسیار پیروان مقنع را در نارضایتی توده‌ها از شرایط اقتصادی و اجتماعی می‌دانند و بر این باورند که چون مقنع با سر دادن شعارهای اجتماعی و نوید روزگار بهتری به پیروان خود از طریق اصلاحات اجتماعی، سوار بر موجی از نارضایتی‌هایی می‌شود که در ماوراءالنهر بر ضد شرایط وقت وجود داشت در نتیجه افراد بسیاری به مکتب و نهضت وی پیوستند (صفری، ۱۳۸۸: ۱۱۳-۱۱۴؛ راوندی، ۱۳۸۲: ۱۸۲/۲) و یا به تعبیر کرون، «مجدوب پیام منجیانه‌ی مقنع شده‌اند» (کرون، ۱۳۹۲: ۲۵)؛ اما گزارش‌های منابع، پیرامون محبوبیت و باقی ماندن پیروان مقنع حتی پس از سرکوب قیام و مرگ وی (بغدادی، ۱۳۳۳: ۲۶۷) و یا حضور برخی از بزرگان و اشراف‌زادگان در میان هواداران مقنع، پذیرش چنین دیدگاهی را مورد تردید قرار می‌دهد. زیرا بنا به گزارش‌های منابع، هرچند بدنه‌ی اصلی پیروان مقنع را روستاییان کش، سغد و بخارا (نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۲) و به تعبیر ابن کثیر، «فرومایگان» (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۱۴۹/۱۰) تشکیل می‌دادند؛ اما ظاهراً مقنع در میان طبقات اشرافی نیز هوادارانی داشته است. برای نمونه، می‌توان به ائتلاف خاقان ترک به نام خَلج/خَلْج و کمک وی به مقنع در تصرف شهر سمرقند اشاره کرد (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۵۹۵/۵؛ بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۷۳). همچنین می‌توان از دهقانانی یاد کرد که افزون بر یاری و پذیرفتن رهبری مقنع، برخی از آنان دختران خود را نیز به همسری مقنع داده بودند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۹-۱۰۰، ۱۰۲؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۵۹۵/۵؛ تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۳۴۱/۲) و یا مشهور است که حاکم سستی بخارا به نام بُنیات‌بن طَغشاده با وی هم‌دلی داشته است (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۴). ابوالمعالی نیز در یک برآورد کلی می‌نویسد: «پنجاه هزار کس از اعیان با او متفق و مجتمع شدند» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۷۷). لذا با توجه به حاکمیت ارزش‌های نسبی و طبقاتی در فرهنگ سیاسی-اجتماعی ایران به نظر می‌رسد که مهم‌ترین

عامل اثرگذار در این همراهی اقشار مختلف اجتماعی با مقنع، برگرفته از پایگاه اشرافی این رهبر قیام بوده باشد.

افزون بر آن، در اغلب منابع به حکیم بودن و آگاهی مقنع از هندسه، ریاضی و خواندن کتاب‌های بسیار از علم پیشینیان اشاره شده است (نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۰؛ بغدادی، ۱۳۳۳: ۲۶۶؛ ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۷۶؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۱/۳۵۱؛ بناکتی، ۱۳۴۸: ۱۴۳). چنانکه پیش‌تر بحث شد، در جامعه‌ی آن روز ایران، علم و دانش غالباً در انحصار اشراف‌زادگان و بزرگان بود و فقط افراد بسیار محدودی به چنین مهارت‌هایی دست می‌یافتند. لذا برخوردار بودن مقنع از دانش و سواد، این فرض که وی از خانواده‌ای فرهیخته و اشرافی برخاسته بود را تقویت می‌کند. شاهد دیگر در این زمینه، می‌تواند روایت شبانکاره‌ای از توان مالی و ثروت بسیار مقنع باشد. به گفته وی مقنع، خانه‌ای برای خود ساخته بود که «دیوارش به زر و نقره و چیزهای روشن اندوده و دریچه‌های آن برابر آفتاب کرده و کارفرماهای زرین و سیمین و رویین و برنجین پیش آن نهاده و آینه بسیار برآویخته تا آن خانه چنان شده بود که هرکس که در رفتی، چشم‌نمایی از بس روشنی» (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۱/۳۵۲). این روایت شبانکاره‌ای که البته مشابه آن در هیچ یک از منابع نیست و هرچند با افسانه در آمیخته است، اما بر مکتب و ثروت بسیار مقنع دلالت دارد.

نمونه دیگر، روپوش یا قناعی از پارچه یا طلا بود که طبق روایت تمامی منابع، او پیوسته بر صورت داشت (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۷۳؛ مجمل‌التواریخ، بی‌تا: ۳۳۵؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۵۵). زیرا به گفته‌ی جاحظ، قناع از پوشش اشراف و بزرگان بوده است (جاحظ، ۱۴۱۰: ۱۰۲/۳). البته هر چند برخی منابع نقل کرده‌اند که مقنع به دلیل زشتی چهره، چنین روپوشی را بر صورت می‌گذاشت (نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۰، ۱۰۰؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۲۹۹؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲/۲۳۰)؛ اما به نظر می‌رسد معایبی که منابع بر قامت ناساز و ناموزون مقنع گرفته‌اند و او را فردی بسیار زشت‌رو، کوتاه‌قامت، یک‌چشم و با سری طاس ترسیم کرده‌اند (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۷۳؛ نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۰، ۱۰۰؛ مقدسی، ۱۳۸۶: ۴-۶/۹۶۳؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۵۵، ۳۷۸؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۲۹۹؛ بناکتی، ۱۳۴۸: ۱۴۳) و یا به تعبیر صفری، «تصویری دجال‌گونه» از مقنع ارائه کرده‌اند (صفری، ۱۳۸۸: ۱۰۸) می‌تواند به سبب رویکرد عمدتاً خصمانه‌ی مورخان به مقنع و قیام وی بوده باشد. زیرا اغلب آنان، مسلمانانی معتقد و وابسته به دستگاه خلفای عباسی بودند. همچنین در مورد این دیدگاه دنیل که ابراز می‌دارد

بین ادعای خدایی مقنع و نقابی که بر چهره می‌زد، ارتباطی وجود داشته و پوشش مقنع برای جلوگیری از درخشش انوار الهی بوده است (دنیل، ۱۳۶۷: ۱۴۹)، باید گفت این روایت‌های منابع درباره‌ی ادعای نبوت و خدایی مقنع (نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۰-۹۱؛ مجمل‌التواریخ، بی‌تا: ۳۳۵؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۷۸/۱۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۳/۱۵) و حتی گزارش‌های آنان در معرفی باورها و آیینی که مقنع تبلیغ می‌نمود، مثل دستور او در روابط زناشویی و یا حلال شمردن محرمات و ترک فرائضی چون نماز، روزه و غسل (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۰۳؛ بغدادی، ۱۳۳۳: ۲۶۶) به قدری غرض‌آلوده است که نمی‌توان دانست تا چه اندازه این بیان‌ها مقرون به صحت است (صدیقی، ۱۳۷۲: ۲۲۶-۲۲۷). بر این اساس، نمی‌توان نظر دنیل را نیز که بر پایه‌ی چنین گزارش‌های یک‌جانبه، خصمانه، مغرضانه و یا برداشت‌های ناصحیح مورخان اسلامی مطرح شده است را پذیرفت؛ حتی صرف نظر از دلیل نقاب گذاشتن مقنع بر صورت، اینکه در روایت‌ها آمده جنس این نقاب از ابریشم و یا طلا بوده است به نوعی بر مکتب و ثروت مقنع دلالت دارند (بغدادی، ۱۳۳۳: ۲۶۶؛ مجمل‌التواریخ، بی‌تا: ۳۳۵؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۵۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۳/۱۵؛ ابن‌طقطقی، ۱۳۵۰: ۲۴۴).

۷. بابک

پس از خاموش شدن جنبش ابومسلم و مقنع، بزرگ‌ترین نهضت سیاسی-نظامی ایرانی‌ها که در سده‌های نخست اسلامی صورت گرفت، قیامی است که در اواخر خلافت مأمون عباسی به رهبری فردی با نام بابک در شمال آذربایجان رخ داد (دینوری، ۱۳۸۳: ۴۴۴؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۳۶)؛ اما با وجود شهرت بابک و قیامش آنچه به خانواده و تبار او در منابع کهن مربوط می‌شود، بسیار اندک، پراکنده و متناقض است. تنها در کتاب «اخبار الطوال» دینوری که قدیمی‌ترین منبع موجود است، اشاره‌ای کوتاه؛ ولی مهم به اصل بابک شده است. وی، ضمن اشاره به اختلافی که در مورد نسب بابک وجود دارد؛ اما با لحنی کاملاً مطمئن، بابک را نواده‌ی ابومسلم خراسانی و از فرزندان مَطهر پسر فاطمه، دختر ابومسلم - می‌شمرد (دینوری، ۱۳۸۳: ۴۴۴). طبری نیز در یک روایت داستانی کوتاه، بابک را زنازاده و حاصل آمیزش نامشروع پدرش به نام مطر با زنی یک‌چشم به نام ترومید که خدمتگزار ابن‌رواد بود، معرفی می‌کند (طبری، ۱۳۷۵: ۵۸۵۷/۱۳-۵۸۵۵).

در این میان، تنها ابن ندیم در روایتی کامل تر و مفصل تر؛ اما همچنان داستانی و احتمالاً تحت تاثیر روایات رسمی و یک سویه دربار خلافت عباسی، مطالبی مربوط به اصل و آغاز بابک نقل می کند. طبق این روایت، بابک، فرزند روغن فروشی دوره گرد، اهل تیسفون/ مدائن به نام عبدالله و زنی یک چشم از اهالی آذربایجان بود که مدتی با یکدیگر به حرام، گرد آمده بودند. بعد از تولد بابک، پدرش از دنیا می رود و مادرش تا ده سالگی سرپرستی او را به عهده می گیرد. پس از آن، بابک تا سن هجده سالگی از مادرش برای کار جدا می شود و به تیمارداری چارپایان و گاوچرانی مشغول می شود؛ اما در آغاز جوانی به سبب هوش و شهامتی که یکی از رؤسای خرم دینان در آذربایجان به نام جاویدان بن سهل/ شهرک در بابک مشاهده می کند، او را به عضویت سپاه خرم دینان در می آورد. جاویدان نیز پس از چندی بر اثر زخمی که در نبرد با دشمن دیرینه خود با نام ابو عمران بر سر ریاست و تسلط بر خرمیان کوهستان بد، برمی دارد، می میرد. همسر جاویدان که شیفته بابک بود با ادعای اینکه جاویدان پیش از مرگ، او را عهده دار وصیت خود کرده، بابک را به عنوان جانشین همسرش معرفی می کند و بدین طریق، حمایت و همراهی خرم دینان و سپاه جاویدان با بابک را به دست می آورد (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۶۱۱-۶۱۴).

ابوالمعالی و مقدسی نیز مشابه روایت ابن ندیم آورده اند تنها با این تفاوت که ابوالمعالی علت مرگ جاویدان را خوراندن زهر توسط همسرش برای وصال به بابک ذکر می کند (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۷۹-۸۰؛ مقدسی، ۱۳۸۶: ۴-۶/۹۷۴-۹۷۵). در هر حال، نکته ای که در تمامی این روایت ها به استثنای گزارش دینوری جلب توجه می کند، اصراری است که راویان برای هرزگی و رسوایی اخلاقی بابک، پدر و مادرش و همچنین تنگ دستی و منزلت پایین اجتماعی آنان به کار برده اند که بی شک، ساخته ی دشمنان بابک برای تخریب هویت وی بوده است. بهترین گواه در ساختگی بودن این روایت ها، همین تناقض گویی ها و اختلاف نویسندگان آنان در بیان کلیات و جزئیات زندگی بابک و خانواده اش است. به عنوان مثال، از روایت ابن ندیم چنین بر می آید که بابک تنها فرزند مادرش بوده؛ اما در بسیاری از منابع آمده است که بابک، برادرانی به نام های عبدالله، معاویه و اسحاق داشته و برخلاف روایت ابن ندیم، عبدالله نام یکی از برادران بابک و نه پدرش بوده است (دینوری، ۱۳۸۳: ۴۴۷؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۳/۵۸۴۷؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۴/۱۲۷۰؛ بغدادی، ۱۳۳۳: ۲۷۷). همچنین می توان به اختلاف روایت طبری و ابوالمعالی در ثبت نام مادر بابک که به ترتیب، ترومید و ماهرو نوشته اند (طبری، ۱۳۷۵: ۱۳/۱۳؛ ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۷۹) و یا اختلاف روایت

ابن‌ندیم و ابوالمعالی در پیشه‌ی بابک و چگونگی آشنایی وی با جاویدان و خرم‌دینان اشاره کرد. چون طبق روایت ابن‌ندیم، بابک در ایام کودکی و جوانی خود به تیمارداری چارپایان و گاوچرانی مشغول بود (ابن‌ندیم، ۱۳۶۶: ۶۱۲)؛ اما ابوالمعالی، وی را میوه‌فروشی در اردبیل (ناحیه میمند) معرفی می‌کند (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۷۹) و یا در روایت ابن‌ندیم سبب آشنایی جاویدان و بابک این‌گونه بیان شده که روزی جاویدان پسر شهرک - صاحب کوهستان بڈ- در راه مراجعت از زنجان به بڈ، دچار برف و بوران می‌شود و ناگزیر در بلال‌آباد به جستجوی پناهگاهی بر می‌آید. دهبان آنجا برای تحقیر جاویدان و همراهانش آن‌ها را به خانه‌ی مادر بابک دلالت کرد. او هم جز آتشی که برایشان روشن نمود چیز دیگری برای پذیرایی نداشت. جاویدان، فرزند آن زن؛ یعنی بابک را برای خریداری خوراک و آشامیدنی فرستاد. سپس در گفتگو با او «دریافت که هرچند حال و روزگاری تباه دارد و زبانش فارسی روان نیست؛ باز بسیاری زیرک و ناپاک و با شهامت است». پس مادرش را راضی نمود که در ازای پرداخت ماهانه پنجاه درهم به او، بابک را نزد خود ببرد (ابن‌ندیم، ۱۳۶۶: ۶۱۳)؛ اما ابوالمعالی به گونه‌ای دیگر روایت می‌کند که پس از آنکه زندگی در اردبیل بر بابک و مادرش سخت شد به دهی از قلمرو محمدبن دعوود رفتند که ساکنان آن مزدکیان و خرم‌دینان بودند. در آنجا جاویدان از بابک خربزه‌ای خرید و بابک برایش تنبور زد و همین جاویدان را خوش آمد و او را نزد خود برد و ضامن همه چیز او شد (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۷۹).

افزون بر موارد ذکر شده، طبری و دینوری، نام پدر بابک را با اختلاف جزئی در حروف، «مطر» و «مطهر» ذکر می‌کنند؛ اما در روایت دینوری، مشکل این است که هیچ‌یک از مورخان از فاطمه دختر ابومسلم، فرزندی پسر به نام مطهر ذکر نکرده‌اند؛ حتی ابن‌اثیر در تأکید بر اینکه از فاطمه، دختر ابومسلم فرزندی به وجود نیامده، چنین می‌نویسد: «ابومسلم، دختر خود فاطمه را همسر محرزین ابراهیم نمود و دختر دیگرش اسماء را فهم‌بن محرز بزنی گرفت و از او فرزندی متولد شد؛ ولی از فاطمه (دختر ابومسلم) فرزندی به وجود نیامد (یا نماند) و این فاطمه همان است که خرمی‌ها (خرم‌دین‌ها) نام او را می‌بردند» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶۰/۱۴). در هر حال به نظر می‌رسد غرض آلود و افسانه‌آمیز بودن بیش‌تر گزارش‌ها و روایت‌های منابع درباره‌ی رهبران نهضت‌های ایرانی از جمله بابک به این دلیل است که نویسندگان آنان، مسلمانانی معتقد و غالباً مورخانی وابسته به خلافت بودند. بر همین اساس، کوشیده‌اند با مخدوش کردن نسب، پیشه و حتی زشت و ناپسند، جلوه دادن

سیما و اخلاق وی و خانوادهاش خاطره‌ی آنان را تیره و تباه کنند. البته به عقیده‌ی برخی از تاریخ‌پژوهان، این داستان‌های غرض‌آلود و افسانه‌آمیز، «سه از بغض مورخان؛ بلکه از تبلیغات عباسیان علیه آنان، ناشی شده» (خلعت‌بری و زارعی، ۱۳۸۳: ۱۱۰-۱۱۱) و هدفشان در جعل سلسله‌نسب‌ها، تحقق مشروعیت خویش و تخریب هویت رهبران جنبش‌ها بوده است (همان، ۵۶).

در هر صورت، جعل چنین افسانه‌هایی پیرامون نسب و پایگاه اجتماعی بابک و خانواده‌اش مثل زنازاده معرفی کردن بابک، ذکر صفت یک‌چشم و روسپی بودن مادر بابک، معاشقه بابک با همسر جاویدان سبب گردیده که حقایق احوال بابک در ظلمت ابهام فرو شود. لذا به این روایت‌های متناقض که آغشته به افسانه، اغراق‌گویی، تحقیر و اتهام اخلاقی است و بابک را فرومایه و بد اصل، معرفی کرده‌اند، نمی‌توان اعتماد کرد. با این وجود، برخی از پژوهشگران بدون در نظر گرفتن رویکرد خصمانه و متعصبانه‌ی منابع اسلامی به بابک و نهضتش با نگاهی سطحی و استناد بر چنین گزارش‌هایی، خاستگاهی توده‌ای و غیر اشرافی برای بابک ذکر می‌کنند (برای نمونه بنگرید به: راوندی، ۱۳۸۲: ۱۸۶/۲؛ پوراحمدی و کریمی، ۱۳۹۶: ۶۷)؛ اما از لابه‌لای همین منابع، می‌توان شواهد و ادله‌ی بسیاری پیرامون تبار و طبقه‌ی اشرافی وی و خانواده‌اش استخراج نمود. به طور مثال، اگر از روایت ابن‌ندیم به ظاهر معلوم می‌شود که بابک، اصلی پست داشته و به بیانی دیگر، از اقدار غیر اشرافی جامعه بوده است؛ اما از سخنان عبدالله، برادر بابک به یکی از کارگزاران دستگاه خلافت به نام ابن‌شروین طبری، استنباط می‌شود که آنان از خانواده‌ای اصیل و اشرافی بوده‌اند.^۴ ضمن اینکه با بررسی دقیق داستانی که ابن‌ندیم نقل می‌کند، می‌توان اشراف‌زاده بودن بابک را اثبات نمود. زیرا بر اساس این روایت، بین سرنوشت پدر بابک به نام عبدالله و رئیس خرم‌دینان و حاکم آذربایجان به نام جاویدان چندین مشابهت دیده می‌شود. از جمله اینکه: هر دو، یک دشمن دیرینه داشتند؛ محل قتل هر دو تقریباً به طور یکسان در کوهستان بود؛ همچنین، هر دو از زخم دشمن پس از چند روز درگذشتند. در ضمن، طبق این داستان، بابک بدون هیچ مشکل و دردسری بر جای جاویدان نشست و با هیچ مخالفتی از سوی فرزندان و پیروان او روبه‌رو نشد (ابن‌ندیم، ۱۳۶۶: ۶۱۱-۶۱۴). پس می‌توان احتمال داد که بابک، فرزند همان جاویدان است که سازندگان داستان با زیرکی، نسب او را تغییر دادند و او را ثمره‌ی ازدواج یک عرب عامی و زنی یک‌چشم از اهالی آذربایجان وانمودند. بدین ترتیب، هم نسب او را تحریف کردند و هم آشنایی‌اش را با جاویدان، طبیعی جلوه دادند.

همچنین با پذیرش این احتمال، ساختگی بودن بخش‌های دیگر داستان؛ یعنی تنگدستی و گمنامی بابک در هجده سال نخست زندگی و یا عشق‌ورزی زن جاویدان با او آشکار می‌شود (خلعتبری و زارعی، ۱۳۸۳: ۵۸-۵۹).

در زمینه‌ی این روایت مسعودی نیز که همچون ابن‌ندیم بر شبانی بابک اشاره دارد و از قول سهل بن سنباط در خطاب به بابک هنگام دستگیری او چنین می‌نویسد که «ای نابکار زاده! تو چوپان گوسفند و گاوی تو را به تدبیر ملک و سیاست‌مداری چه کار؟» (مسعودی، ۱۳۴۷: ۴۶۹/۲) باید گفت، این سخن از این جهت که جنبه‌ی اهانت دارد، محل تردید است. ضمن اینکه در صورت صحت داشتن با استناد به آن نمی‌توان چیزی پیرامون پایگاه اجتماعی بابک اثبات یا رد کرد. زیرا در طول تاریخ برخی از اشراف‌زادگان ایرانی همچون نیای خاندان ساسانی موسوم به ساسان در حیات خود به چنین اموری می‌پرداختند (کارنامه‌ی اردشیر بابکان، ۱۳۶۹: ۱۷۵-۱۷۶؛ دینوری، ۱۳۸۳: ۵۱-۵۲؛ طبری، ۱۳۷۵: ۴۸۵/۲؛ بلعمی، ۱۳۷۸: //۵۵۹). البته این احتمال نیز مطرح است که خاندان بابک همچون دیگر خاندان‌های حکومتگر ایرانی در پی ناکامی‌های نظامی در پیکار با سپاهیان عرب‌ها و یا در پی خیانت برخی از رقبا در فتح اراضی کشاورزی، پایگاه اقتصادی آنان تضعیف شده باشد (جهان و دیگران، ۱۳۹۸: ۵۳-۶۹)؛ اما کماکان پایگاه اجتماعی آنان در سرزمین‌های اجدادی خود با توجه به حاکمیت ارزش‌های نسبی در فرهنگ سیاسی و اجتماعی ایرانی‌ها محفوظ بوده است. لذا بر پایه چنین استدلال و شواهد تاریخی نیز نمی‌توان اشتغال آنان به چنین اموری را دلیلی بر پایگاه غیر اشرافی آنان در نظر گرفت.

زرین‌کوب نیز در مورد خاستگاه غیر توده‌ای بابک تا حدودی دیدگاهی مشابه پژوهش حاضر را دارد و می‌نویسد: «به‌رغم آنچه روایات دشمنان قوم القاء می‌کنند، این تصور که رهبران نهضت، منحصراً از طبقات بی‌مایه و پست و یا از طوایف غیر ایرانی بوده‌اند، چندان پذیرفتنی نیست»؛ اما وی در تحلیلی متفاوت، این انتساب‌های غیر واقعی را نه ساخته‌ی دشمنان بابک؛ بلکه اقدامی احتیاطی برای پنهان ماندن هویتشان می‌داند و می‌نویسد اگر این رهبران نهضت‌ها

به لباس روغن‌فروش و پیلهور هم در می‌آمده‌اند، این اقدام آن‌ها ظاهراً تمهیدی برای استتار و از مقوله‌ی همان اقدامات احتیاطی بوده است که ابومسلم و یارانش نیز در آغاز دعوت مخصوصاً در ارتباط با ابراهیم امام برای تأمین از مخفی ماندن جنبه‌ی سری

دعوت خویش به کار می‌برده‌اند و در جامه‌ی بازرگان، حاجیان یا سراجان و پیشه‌وران در اطراف مسافرت می‌کرده‌اند (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۶۸/۲-۶۹).

به هر حال، اگر بر اساس ادله‌ی ذکر شده در جستار حاضر، بابک، پسر جاویدان در نظر گرفته شود با توجه به اینکه جاویدان حاکم بزد و نواحی اطراف آن در آذربایجان بود (طبری، ۱۳۷۵: ۵۶۶۱/۱۳)، همچنین برخاستن بابک از ناحیه‌ی آذربایجان، علاقه‌ی وافر وی به شهر بزد در آذربایجان (همان، ۵۸۵۳/۱۳-۵۸۵۴) و حتی اشاره منابع، پیرامون خروج خرم‌دینان و حضور هواخواهان بسیار بابک در نواحی که جزو قلمروی دودمانی خاندان اسپهبدان در ادوار پیشین بوده؛ یعنی آذربایجان، خراسان، ری، اصفهان، کرج، ابودلف (طبری، ۱۳۷۵: ۵۷۹۹-۵۸۰۰؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۲۵۴/۴؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۷۵؛ مسعودی، ۱۳۴۷: ۲۹۷/۲، ۴۶۸؛ خواجه نظام‌الملک، ۱۳۸۳: ۳۱۴-۳۱۵)، می‌توان چنین احتمالی را مطرح کرد که بابک از اعضای خاندان پارتی اسپهبدان بوده است. البته اینکه بغدادی و سمعانی، خرم‌دینان را از پیروان شروین‌بن سرخاب از شاخه‌ی کیوسیه آل‌باوند به شمار می‌آورند (بغدادی، ۱۳۳۳: ۲۷۷؛ سمعانی، ۱۹۶۳: ۸/۲)، می‌توان از آن سخن نیز برای تقویت و تأیید ادعای مذکور؛ یعنی انتساب بابک به خاندان پارتی اسپهبدان، بهره گرفت. زیرا بر اساس شواهد و استدلال‌هایی که پورشریعتی ارائه می‌کند، آل‌باوند همان خاندان اسپهبدان بودند که از یک مقطع زمانی، خواه آگاهانه و یا ناآگاهانه از فرزندان کایوس ساسانی قلمداد شده‌اند (Pourshariati, 2008: 288-293).

ضمن اینکه دیگر روایت‌های منابع، دلالت بر دلیری، قدرت، تجارب و نبوغ نظامی این پیشوای شورشی در طی جنبش بیست ساله‌اش دارد. چنانکه به روایت منابع، دستگاه خلافت برای دفع و سرکوب بابک، سرمایه‌ی بسیاری هزینه کرد (طبری، ۱۳۷۵: ۵۸۰۷/۱۳، ۵۸۱۸، ۵۸۲۴، ۵۸۵۸؛ بلعمی، ۱۳۸۷: ۱۲۵۸/۴؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۹۵/۱۷، ۱۱۲)؛ حتی شش تن از امیران بزرگ بغداد از بابک شکست خوردند و معتصم عباسی همه دلاورانش را در جنگ با وی از دست داد (طبری، ۱۳۷۵: ۵۸۰۴/۱۳؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۲۵۸/۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱۳/۱۷-۱۱۴) و کارش به جایی رسیده بود که به گفته بابک، خیاط خود جعفر بن دینار و طباح خود ایتاخ را به جنگ وی بفرستد (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۲۶۲/۴). یعقوبی نیز به شکست‌ناپذیری بابک در چشم برخی از سرداران مأمون همانند عیسی‌بن محمد اشاره می‌کند که وی پس از شکست و گریز از برابر بابک به یاران خود می‌گفت: «ما را در جنگ

اینان، بختی نیست» (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۴۸۴/۲) و یا روایت شده که در اردوگاه سرداری چون افشین به خاطر ترس از شبیخون سپاه بابک در نیمه شب، طبل می‌زدند و مشعل روشن می‌کردند (طبری، ۱۳۷۵: ۱۳ / ۵۸۳۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۹۷/۱۷)؛ حتی بنا بر گزارش منابع، افشین به عنوان تنها سردار فاتح دستگاه خلافت در تصرف قلعه‌ی بزد و اسارت بابک تنها با نیرنگ و صرف مال بسیار موفق به کسب چنین افتخاری در طول دوران سه‌ساله پیکارش با بابک می‌شود (دینوری، ۱۳۸۳: ۴۴۵-۴۴۷؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۳ / ۵۸۰۴-۵۸۱۰، ۵۸۱۱-۵۸۵۳). در هر حال، چنین گزارش‌هایی پیرامون قدرت و نبوغ نظامی بابک، احتمال عضویت و انتساب وی به اشرافیت نظامی ایران باستان و خاندان‌های حکومتگر ایران باستان بر اساس همان استدلالی که پیش‌تر برای استادسیس نیز مطرح شد را تقویت و تکمیل می‌کند.

۸. نتیجه‌گیری

دستاورهای پژوهش حاضر پیرامون پایگاه اجتماعی پیشوایان مبارز ایرانی در سده‌های نخست اسلامی، دلالت بر پیشینه اشرافی آنان دارد. یکی از شواهد و استدلال‌های مطرح شده در این زمینه، توفیق سریع و آسان آنان در جذب گستره پیروان از اقشار مختلف جامعه با توجه به حاکمیت دیرینه ارزش‌های نسبی و خاندانی در فرهنگ سیاسی و اجتماعی ایرانی‌ها است. زیرا چنانکه شرح آن گذشت، چنین نگرشی از دیرباز به توده‌های ایرانی، اجازه‌ی نقش‌آفرینی در عرصه‌ی سیاسی از جمله رهبری قیام، تشکیل حکومت و یا پذیرش و همراهی آحاد جامعه با آنان را نمی‌داده است. از طرفی، گزارش‌های منابع پیرامون همراهی و پیوستن اقشار اشرافی به رهبران مبارز ایرانی، شاهد و دلیل دیگری پیرامون عضویت و انتساب آنان به خاندان‌های اشرافی است. زیرا به سبب حاکمیت ارزش‌های نسبی و اشرافی در جامعه‌ی ایرانی نمی‌توان پذیرفت که اشراف و بزرگ‌زادگان ایرانی از فردی غیر اشرافی و برخاسته از میان توده‌ها پیروی کنند؛ حتی چنین گزاره‌های تاریخی پیرامون پیوستن و یا حمایت و همکاری نظامی برخی از دهقانان، شاهزادگان و حکام محلی از رهبران مبارز ایرانی، ادعا و تحلیل اجتماعی - مارکسیستی برخی از تاریخ‌پژوهان که نیروی اصلی را توده‌های مردم، روستاییان و کشاورزان و قیام‌آنها را نیز نهضتی طبقاتی بر ضد مالکان زمین‌دار می‌دانند، نفی می‌کند.

ضمن اینکه اشارات برخی منابع به پیشینه‌ی علمی و فرهنگی برخی از این رهبران مبارز ایرانی، احتمال برخاستن آنان از میان اقشار اشرافی را تقویت می‌کند. زیرا در جامعه‌ی آن روز ایران، علم و دانش غالباً در انحصار اشراف‌زادگان و بزرگان بود و فقط افراد بسیار محدودی به چنین مهارت‌هایی دست می‌یافتند. چنانکه گزارش‌های برخی منابع پیرامون دلیری، قدرت، تجارب و نبوغ نظامی رهبران مبارز ایرانی و عدم دگرگونی ساختار اجتماعی-سیاسی در مناطق شمالی و شرقی ایران و پابرجا بودن سرشت پدربارانه سران دودمان‌های کهن ایرانی این مناطق در دوره‌ی پس از فتح، می‌توان احتمال عضویت و انتساب برخی از آنان به اشرافیت نظامی و خاندان‌های حکومتگر ایران باستان را مطرح کرد. زیرا در تاریخ ایران باستان، بیش‌تر سران خاندان‌های حکومت‌گر و اشرافی جزو طبقه‌ی نظامیان و در امور نظامی، زبده و شجاع بودند؛ اما پیاده‌نظام سپاه ساسانی، مجموعه‌ای از روستایان بودند که به اجبار خدمت نظامی می‌کردند و نه اسلحه‌ی کاملی داشتند و نه نظامی و مهارت نظامی در میان آن‌ها وجود داشت. افزون بر موارد مذکور با استخراج و استنباط شواهدی از لابه‌لای برخی گزارش‌های منابع پیرامون تمکن مالی و ثروت فراوان این رهبران و یا حضور در دربارها و مراکز قدرت با در دست داشتن عالی‌ترین مناصب نظامی، دیوانی، اداری، دینی و به طور کلی داشتن اعتبار و اقتدار معنوی و سیاسی در جامعه همگی دلالت بر پیشینه اشرافی رهبران این قیام‌ها دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. پیشینه و دلایل شکل‌گیری چنین نگرشی در فرهنگ سیاسی ایرانیان باستان را بنگرید در: جهان: ۱۴۰۰: ۱۱۶-۱۲۲.
۲. برای آگاهی بیش‌تر پیرامون دلایل تداوم حاکمیت ارزش‌های نسبی و خاندانی در سده‌های نخست اسلامی بنگرید به: جهان: ۱۴۰۰: ۱۲۴-۱۳۸.
۳. هرچند، منابع طول مدت قیام مقنع را از یک تا چهارده سال ذکر کرده‌اند (طبری، ۱۳۷۵: ۵۱۰/۱۲، ۵۱۱-۵۱۱۲، نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۰۱، ۳۷۷؛ بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۷۳؛ تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۳۳۹/۲، ۱۳۴۷)؛ اما با توجه به جنگ و گریزهای فراوانی که میان طرفین وجود داشت و فرماندهان متعدد که مأمور جنگ با مقنع شده بودند (طبری، ۱۳۷۵: ۵۱۰/۱۲؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۵۹۵/۵؛ نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۴، ۳۷۸؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۵۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۳/۱۵-۲۹۴)،

می‌توان گفت که در مقایسه با دیگر قیام‌های ذکر شده، این قیام زمان بیش‌تری به طول انجامید و خلافت عباسی به سختی توانست آن را سرکوب کند.

۴. «ستایش خدا را که یکی از دهقانان را برای من آماده کرد که کشتنم را عهده کند... ای ابوفلان، فردا خواهی دانست که من دهقانم» (طبری، ۱۳۷۵: ۵۸۵۶/۱۳).

شیوه ارجاع به این مقاله

جهان، زهرا، ایمان پور، محمد تقی، عباسی، جواد، مفتخری، حسین. (۱۴۰۱). پایگاه اجتماعی رهبران قیام‌های ایرانیان در سده‌های نخست اسلامی. *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، 11(2).

doi: 10.30465/shc.2022.37659.2254

کتاب‌نامه

- ابوالمعالی، محمدبن عبیدالله، (۱۳۷۶)، *بیان‌الادیان*، تصحیح عباس اقبال و محمدتقی دانش‌پژوه، روزنه: تهران.
- ابن‌اثیر، عزالدین علی، (۱۳۷۱)، *تاریخ کامل*، جلد‌های ۱۴، ۱۵، ۱۷، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، موسسه مطبوعات علمی: تهران.
- ابن‌طقطقی، محمدبن علی، (۱۳۵۰)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب: تهران.
- ابن‌کثیر، ابوالفداء اسماعیل‌بن عمر، (۱۴۰۷)، *البدایه و النهایه*، جلد ۱۰، دارالکتب العلمیه: بیروت.
- ابن‌ندیم، محمدبن اسحاق، (۱۳۶۶)، *الفهرست*، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، امیرکبیر: تهران.
- بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر، (۱۳۳۳)، *الفرق بین الفرق*، ترجمه شیخ مفید، شفق: تبریز.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد، (۱۳۷۸)، *تاریخ‌نامه طبری*، تصحیح محمد روشن، جلد ۱-۵، سروش: تهران.
- بناکتی، ابوسلیمان داود، (۱۳۴۸)، *روضه اولی‌الالباب*، انجمن آثار ملی: تهران.
- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۵۲)، *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، ابن‌سینا: تهران.
- بیهقی، ابوبکر احمدبن حسین، (۱۴۱۰)، *شعب‌الایمان*، دارالکتب العلمیه: بیروت.

- پوراحمدی، حسین و کیوان کریمی الوار، (۱۳۹۵)، «بررسی تطبیقی جامعه‌شناسی دین کارل مارکس و ماکس وبر با تأکید بر جنبش بابک خرم‌دین» در مطالعات تاریخ فرهنگی، سال هفتم، شماره بیست‌وهشتم، ۴۹-۷۴.
- تنوی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی، (۱۳۸۲)، تاریخ الفی، جلد ۱، ۲ و ۳، تصحیح غلام‌رضا طباطبایی مجده، علمی و فرهنگی: تهران.
- ترمذی، ابو عبدالله محمد بن علی، (۱۹۹۲)، نوادر الاصول فی الاحادیث الرسول، جلد ۱، ۲ و ۴، دارالجمیل: بیروت.
- تعالی نیشابوری، عبدالملک بن محمد، (۱۹۹۰)، آداب الملوک، تحقیق جلیل العطیه، دارالقرب الاسلامی: بیروت.
- تعالی نیشابوری، عبدالملک بن محمد، (۱۳۶۸)، تاریخ تعالی، جلد ۱، ترجمه محمد فضائلی، نقره: تهران.
- جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر، (۱۴۱۰)، البیان و التبیین، جلد ۳، دارالجمیل: بیروت.
- جهان، زهرا، (۱۴۰۰)، «جایگاه اشرافیت ایرانی در تحولات سیاسی ایران از حمله عرب‌های مسلمان تا برآمدن ترکان»، رساله دکتری، دانشگاه فردوسی مشهد.
- جهان، زهرا، محمد تقی ایمان‌پور، جواد عباسی و حسین مفتخری، (۱۳۹۸)، «انگیزه‌های سیاسی- اجتماعی و نظامی-امنیتی اشراف ایرانی در مصالحه با عرب‌های مسلمان» در تاریخ و فرهنگ، سال پنجاه و یکم، شماره دوم، ۵۳-۶۹.
- حمزه اصفهانی، حمزه بن حسن، (۱۳۶۷)، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، امیرکبیر: تهران.
- خسرویگی، هوشنگ و عبدالله ساجدی، (۱۳۹۴)، «بنیان‌های مشروعیت حکومت صفاریان» در پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، سال سوم، شماره دوم، ۲۳-۴۴.
- خلعتبری، اللهیار و عباس زارعی مهرورز، (۱۳۸۳)، جنبش بابک، دانشگاه شهید بهشتی: تهران.
- خواجه نظام الملک، ابوعلی حسن طوسی، (۱۳۸۳)، سیاست‌نامه، علمی و فرهنگی: تهران.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب‌السیر، جلد ۱ و ۲، خیام: تهران.
- دنیل، التون، ل، (۱۳۶۷)، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، علمی و فرهنگی: تهران.
- راوندی، مرتضی، (۱۳۸۲)، تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، نگاه: تهران.
- رحیملو، یوسف، (۱۳۶۹)، «نگاهی به مسأله تبار در خاندان‌های پادشاهی ایران» در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره چهل و سوم، ۵۹۴-۶۱۱.

پایگاه اجتماعی رهبران قیام‌های ایرانیان ... (زهرای جهان و دیگران) ۵۳

زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۱)، *تاریخ مردم ایران*، جلد ۲، امیرکبیر: تهران.
زکی پور، نعمت‌الله، محمود مهمان‌نواز و کیوان کریمی‌الوار، (۱۳۹۱)، «بررسی مؤلفه‌های دین عامه در جنبش سیاه‌جامگان خراسان» در *مطالعات تاریخ فرهنگی*، سال چهارم، شماره چهاردهم، ۱-۲۰.

سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد، (۱۹۶۳)، *الانساب*، جلد ۲، تصحیح عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، مطبعه مجلس دائره المعارف العثمانیه: حیدرآباد دکن الهند.
سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، (۱۴۰۶)، *تاریخ الخلفاء*، دارالقلم: بیروت.
شبانکاره‌ای، محمدبن علی، (۱۳۸۱)، *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر: تهران.
شجاع‌نوری، سرور، (۱۳۸۶)، *روحانیون زرتشتی در مواجهه با اسلام تا پایان قرن سوم هجری* (رساله‌ی دکتری)، دانشگاه الزهرا تهران.

شعبانی، امامعلی، (۱۳۹۳)، «تبارسازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ تردیدها و تشکیک‌ها» در *مطالعات تاریخ فرهنگی*، سال پنجم، شماره نوزدهم، ۴۷-۶۸.

شعبانی، امامعلی و علی زارعی، (۱۳۹۱)، «نسب و نسب‌سازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ دلایل و زمینه» در *مطالعات تاریخ فرهنگی*، سال چهارم، شماره چهاردهم، ۲۱-۵۲.
صدیقی، غلامحسین، (۱۳۷۲)، *جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری*، شرکت انتشاراتی پارنگ: تهران.

صفری، مسعود، (۱۳۸۸)، «بازخوانی حرکت‌ها و قیام‌های به‌آفرید، سنباد، اسحاق، استاذسیس و مقنع در خراسان بزرگ» در *تاریخ و تمدن اسلامی*، سال پنجم، شماره نهم، ۸۱-۱۲۶.

طبری، محمدبن جریر، (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، جلد ۲، ۱۲، ۱۳، ترجمه ابوالقاسم پاینده، اساطیر: تهران.

عباسی، علی‌اکبر، (۱۳۹۰)، «ابومسلم خراسانی و دلایل عناد او با داعیان عباسی» در *تاریخ در آینه پژوهش*، سال هشتم، شماره سوم، ۱۰۹-۱۲۷.

عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر، (۱۳۱۲)، *قابوس‌نامه*، مطبعه‌ی مجلس: تهران.
عوفی، سدیدالدین محمد، (۱۳۵۲)، *جوامع الحکایات*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران: تهران.

عهد اردشیر، (۱۳۴۸)، ترجمه محمدعلی شوشتری، انجمن آثار ملی: تهران.
غزالی، ابوحامد محمد، (۱۳۱۷)، *نصیحه الملوک*، تصحیح جلال‌الدین همایی، کتابخانه تهران: تهران.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۳)، *شاهنامه فردوسی*، جلد ۷، ۸، ۹، نشر قطره: تهران.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، *شاهنامه فردوسی*، جلد ۱ و ۲، دفتر نشر داد: بی‌جا.

- کارنامه اردشیر بابکان، (۱۳۶۹)، به اهتمام محمدجواد مشکور، دنیای کتاب: [بی جا].
- کرون، پاتریشا، (۱۳۹۲)، *متنوع و سپیدجامگان*، ترجمه مسعود جعفری جزوی، نشر ماهی: تهران.
- گردیزی، ابوسعید بن ضحاک، (۱۳۶۳)، *زین الاخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب: تهران.
- گیلانی، نجم الدین و مهسا موسوی (۱۴۰۰)، "تحلیل و تطبیق فرهنگ سیاسی ایرانیان در شاهنامه فردوسی و نامه طاهر به عبدالله"، *مطالعات ایرانی*، سال بیستم، شماره 39، بهار و تابستان: 281-249.
- گیلانی، نجم الدین، (۱۳۹۴)، «تأملی بر جامعه‌ی طبقاتی عصر ساسانی و تداوم آن در قرون اولیه‌ی اسلامی» در *پژوهشنامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی*، سال چهارم، شماره اول، صفحات ۶۷-۸۲.
- لوکوک، پی‌یر، (۱۳۸۲)، *کتیبه‌های هخامنشی*، ترجمه نازیلا خلخالی، نشر و پژوهش فرزاد روز: تهران.
- ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد، (۱۳۸۳)، *آیین حکمرانی*، ترجمه حسین صابری، علمی و فرهنگی: تهران.
- مجمعل‌التواریخ و القصص، (بی تا)، تصحیح ملک الشعراء بهار و بهجت رضائی، کلاله خاور: تهران.
- مرادی، مریم، (۱۳۹۴)، *مناصب و القاب در دوره‌ی ساسانیان بر اساس کتیبه‌ها*، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه فردوسی مشهد.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، تحقیق و تصحیح عبدالحسین نوایی، امیرکبیر: تهران.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۶۵)، *التنبيه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، علمی و فرهنگی: تهران.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۴۷)، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۲ بنگاه ترجمه و نشر کتاب: تهران.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، (۱۳۸۶)، *آفرینش و تاریخ*، جلد ۱-۶، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه: تهران.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، (۱۳۶۳)، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمد بن محمد، تلخیص محمدزفر بن عمر، تصحیح مدرس رضوی، توس: تهران.
- وبر، ماکس، (۱۳۸۲)، *دین، قدرت، جامعه*، ترجمه احمد تدین، هرمس: تهران.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (۱۳۶۲)، *تاریخ یعقوبی*، جلد ۱ و ۲، ترجمه محمدابراهیم آیتی، علمی و فرهنگی: تهران.

پایگاه اجتماعی رهبران قیام‌های ایرانیان ... (زهرا جهان و دیگران) ۵۵

Kent, R.G., (1953), *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, 2nd ed., New Haven, Conn., American Oriental Society.

Kuhrt, Amelie, (2007), *The Persian Empire: A Corpus of Sources from the Achaemenid period*, vol I, Published by Routledge, London and New York.

Pourshariati, Parvaneh, (2008), *Decline and Fall of the Sasanian Empire (The Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran)*, published by I.B. Tauris & Co Ltd in association with the Iran Heritage Foundation.

